



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۰۲/۲۰

ژورنالیست محقق: کلایر فان دایک

مترجم: محمد صدیق مصدق

## جلاد تقریباً فراموش شده افغان

روزنامه دی لیمبورخر، مؤرخ ۸ فبروری ۲۰۲۰م  
(قسمت اول)

به گفته مقامات عدلی هالند یک افغان باشنده شهر کرکراده این کشور طی سالهای دهه هشتاد میلادی قوماندان زندان مخوف پلچرخي کابل بوده است. او در ماه فبروی امسال به اتهام جنایات جنگی به محکمه احضار میشود. در اینجا داستان یکی از زندانیان سیاسی را مطالعه میکنید که این قوماندان را از روی تصویرش شناخته است. داستانی از شکنجه ها، لا درکی ها، اعدام ها و جنایتکارانی که از مجازات فرار میکنند!

### غرب هالند، سال ۲۰۱۵م

سال ۲۰۱۵م است که به من راشد (اسم مستعار) از یک شماره نامعلوم تلفونی می آید. در آن طرف خط یک عضو تیم جنایات بین المللی پولیس هالند است. از قرار معلوم آنها میدانند که من در زندان پلچرخي زندانی بوده ام. آنها سؤال میکنند که آیا حاضر هستم تا در آن مورد با ایشان صحبت کنم؟ من میخواهم سهم را در تحقق عدالت ایفاء نمایم، حتی اگر حالا باشد و سی سال بعد. در دفتر پولیس از من سؤال میکنند که آیا من در هنگام مدت حبس کسی را به نام عبدالرزاق (ع) میشناختم؟ آنها شهادتم را ضبط میکنند و در عین حال مینویسند. آنها از من سؤال میکنند که چه میدانم، چه دیده ام و چه چیز های را تجربه کرده ام؟ در این جریان هیچ تصویری بمن نشان داده نمیشود. از جریان این صحبت دو ساعته چنان بر می آید که آنها از مدتی به اینسو در مورد نقش قوماندان اسبق زندان پلچرخي مشغول تحقیق میباشند.

### غرب هالند، دسمبر ۲۰۱۹م

در ماه نوامبر رسانه ها از دستگیری یک قوماندان زندان، باشنده شهر کرکراده به اتهام جنایات جنگی در افغانستان خبر دادند. بی درنگ من به عبدالرزاق میاندمش. برای اولین بار میشنوم که او از سال ۲۰۰۱م با نام جعلی در هالند زندگی میکند. اما پولیس در این باره اطلاعی نداده بود. این احتمال وجود داشت که ما با هم مقابل میشدیم. در گذشته نیز این اتفاق افتاده است که پناهندگان افغان با شکنجه گران خویش روبرو شده و آنها را شناسایی کرده اند.

در یک کافه قدیمی در غرب هالند راشد آنچه را به پولیس بیان کرده است به گزارشگر نیز بازگو میکند. او کلماتش را در قالب زبان هالندی فصیح با متانت و توأم با تفکر بیان میدارد. هر چند گاهی سکوت فضا را پر میکند. بعضاً عینکش را از چشمانش بدور میکند تا اشک اش را خشک کند و عذر میطلبد. ما تقریباً چهار ساعت با هم حرف میزنیم.

### کابل، ۱۹۸۲م

هنوز اوایل صبح است که مامورین دستگاه استخبارات حکومت وقت (خاد) به خانه ما میریزند. در آن زمان من ۲۶ سال عمر داشتم و همسر حامله بود. آنها دو برادر و دو خواهرم را نیز همزمان دستگیر کردند. ما سرگرم تهیه و پخش شب نامه ها و آمادگی دومین سالگرد قیام مردمی علیه تجاوز روسها به کشور بودیم. مرا جهت تحقیق به ریاست خاد میبردند. برای سه روز تمام مرا شکنجه مینمودند تا بدانند که من به کدام گروه متعلق هستم.

دستگیری راشد مطابق یک شیوه کاری منظم انجام میشود. مخالفین سیاسی بطور گروهی دستگیر و شکنجه میشوند. تحقیقات منابع مستقل متعدد\* از دستگیری متهمان مقاومت مسلحانه در مقابل رژیم کمونیستی وقت و مخالفین مسالمت آمیز حکایت دارند. متهمین از ریاست های خاد جهت ادامه بازجویی به صدارت انتقال داده میشوند، جایی که متهمین بطور معیاری شکنجه میشوند. اکثراً متهمین در سلول های انفرادی جابجا میشوند و بعد از پایان استنطاق به زندان

د پانو شمیره: له ۱ تر ۳

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له الیرلو مخکې په خیر و لولئ

مرکزی پلچرخي در حاشيه شهر کابل منتقل ميشدند. دستگيري، استنطاق، شکنجه و دريافت مدارک جرمي از وظايف خاد بود. محکمه اختصاصي انقلابي با پذيرش يافته هاي خاد حکم صادر ميکرد. اين حکم در صورت اقرار اعدام ميبود.

کابل، ۱۹۷۸-۱۹۸۲م

بعد از کودتای ثور ۱۹۷۸م وزارتخانه های متعدد با کمبود کارمندان مواجه اند. مدت خدمت سربازی من نیز تقلیل یافت. چون من تحصیلاتم را در فاکولته حقوق تکمیل نموده بودم، مرا در وزارت عدليه منحيث قاضي در امور ترافيک مقرر نمودند. بعد از اوقات کاری در مبارزه غير مسلحانه در برابر رژيم فعال بودم. من در تماس با محصلين و رانندگان موتر های باربري تلاش مينمودم تا آنها را به مشارکت در صفوف مقاومت تشويق نمايم. در اين کار دو خواهر و دو برادرم با من همکاري ميکردند.

کابل، ۱۹۸۲م - مرکز تحقيقات صدارت

از رياست خاد مرا به صدارت انتقال دادند، در جايي که در مجموع ۲۷ ماه را سپري کردم. تمام وقت استنطاق، هر روز و بار بار: چه ميداني، کي را ميشناسي و چه ميکودي؟ مرا در سلول انفرادي (کوته فقلي) مي اندازند. فشار جسمي و رواني را تشديد ميبخشند. آنها ميگويند که کساني را دستگير کرده اند که حاضر اند در مورد من شهادت بدهند. آنها ميگويند که با من با احترام برخورد ميکنند، زيرا من قاضي بوده ام. هدف از اينهمه اينست تا مرا و ادار بسازند تا حرف بزمن. من بايد ساعتی متمادي در بيرون و در زير برف ايستاده ميشدم، با يک پيراهن و پتلوني که حين دستگيري ام به تن داشتم. آنها به سر و رويم با مشت و سيلی ميکوبند. بالاخره مرا به بلاک اول پلچرخي منتقل ميکنند، جايي که زندانيان سياسي در بند اند.

مردم عامه بزرگترين زندان افغانستان را گشتارگاه ميناميند. شهره شهر بخاطر شکنجه و قتل هزاران مخالف سياسي رژيم. زندان پلچرخي که در حقيقت ظرفيت ۵۰۰۰ زنداني را دارد، چند برابر اين تعداد را در خود گنجانيده بود. در سال ۱۹۸۸م سازمان صليب سرخ بين المللي اجازه يافت تا از اين زندان بازديد نمايد. ضرب و شتم با مشت و لگد، بيدار خوابي، ايستاده شدن درازمدت در فضاي سرد يا گرم، آويران کردن در ديوار يا سقف، کشيدن ناخن ها، ايستاده شدن در ظرف مملو از تيزاب تا حدی که جلد پا جدا ميشد و دادن شوک برقي (متودي که توسط مامورين کاجي بي معمول گرديد) از جمله انواع شکنجه بودند. اين اعمال وحشتناک با جزئيات تذکر داده شده اند. \* متهمين بدون حق استفاده از وکيل مدافع و امکان مراجعه به محکمه تميز در زندان افکنده ميشدند، زنداني در سلول های تنگ و کثيف، غذای خراب، دسترسي محدود به تشناب و حمام، عدم تماس با دنياي بيرون و چه بسا برای ساليان متمادي. اعتراف اکثراً به اعدام منتج ميشد، در حالیکه انکار به ادامه شکنجه مي انجاميد. اينکه به چه تعداد اعدام شده اند يا تحت شکنجه جان داده اند، شايد هيچگاه بطور دقيق تشبیت نگرده، اما شامل هزاران تن خواهد بود. در سال ۲۰۰۶م نظاميان ناتو در نزديکی اين زندان يک گور دستجمعی را کشف کردند که در آن در حدود ۲۰۰ جسد مدفون بودند. دولت افغانستان به اين عقیده است که اين اجساد تحت حکمرانی رژيم کمونيستی طی سال های ۱۹۷۸م-۱۹۸۶م به شهادت رسيده اند.

کابل، ۱۹۸۲م - پلچرخي

من در منزل دوم بلاک اول در ميان رفقای حفيظ الله امين، که با تجاوز نظامي روسها به افغانستان کشته شد، در يک سلول زنداني هستم. چپرکت دو منزله را با منشي حزب دموکراتيک خلق قسمت ميکنم. شبها زندانيان در دهليز گرد هم مي آيند تا اخبار تلويزيون را ببينند. در آن موقع منحيث يگانه کسی که عضو آن باند نيست، در بين ۶۰ قاتل به سر مييرم. بالاخره بعد از گذشت سه ماه در بخش شرقي بلاک منتقل ميشوم. در آنجا با يک عضو اصولگرای حزب اسلامي در يک سلول ميباشم. برايم خوشايند نبود، اما او مانند ديگران دستان آلوده نداشت. بعد از چند روز سه تن ديگر را به سلول ما مي آورند. آنها به اعدام محکوم شده بودند. از پنجره کوچک سلول ما ميتوانيم محوطه داخل زندان را ببينيم. بعد از چند روز موتر های ميني بس بدون کلکين و يا کلکين های پوشيده را ميبينيم که داخل محوطه ميگردند. ده، پانزده عراده از اين ميني بس ها داخل محوطه شده و در قسمت چپ تعمير دايروی و در فاصله تقريباً ۱۵۰ متری تعمير و دروازه دخولي آن مي ايستند. ممکن نبود تا چيزی را نوشت، چون اجازه نداشتيم که قلم و کاغذ داشته باشيم. اما آن صحنه را هيچگاه ميتوانم فراموش کنم. هم سلولي هايم ميگويند که «امشب شب بدی در انتظار ماست». آنها ميدانند که چه قرار است واقع شود. آنها غسل ميکنند، لباس های پاک شان را مي پوشند و نماز ميخوانند. گویی آنها غسل ميت را انجام ميدهند. پاسبان اسم سه اعدامی را صدا ميزند. در ادامه صدای فریاد به گوش ميرسد، فریاد کوتاه که بزودی خفه ميشود. ما از پنجره سلول به بيرون مينگریم، اما ميتوانيم چيزی را ببينيم. اما ما دو نفر را ميبينيم که قدم بر ميدارند. هم سلولي ام ميگويد که ميداند آنها کي هستند. قوماندان زندان و رئيس خاد در زندان. او نام های شان را به زبان می آورد: محمد (و) و عبدالرزاق (ع). آنها در نزديکی دروازه دخولي بلاک اول می

ایستند. محمد اندام چاق دارد، اما عبدالرزاق لاغرتر است. آنها از دروازه فلزی بلاک به داخل می آیند. ناوقت شب است، زمانی که ما صدای موترها را می شنویم که محوطه را ترک میکنند. قلب های ما مالا مال از غم و اندوه است.

#### کابل، ۱۹۸۲م-۱۹۸۳م - صدارت

برگشت به صدارت. یک پاسبان مرا به اتاق شماره ۷ میبرد، به دفتر شکنجه. معاون مدیریت قسم قلم را زیر زخم میزند. او قلم را آنقدر فشار میدهد تا خون جاری میشود. بعداً به جنرال زنگ میزند و میگوید که او یک سرسپرده است و نمیخواهد چیزی بگوید. به او دستور داده میشود تا ادامه بدهد. معاون مدیریت قسم یک نوع تلفون سیم دار را بر میدارد. انتهای سیم ها را به انگشتان پا هایم می پیچد. او مرا شوک برقی میدهد. هر بار بیشتر. وقتی چشمم را باز میکنم، خود را در سلول شماره ۱۳ می یابم. من میدانم که چه مدتی بیهوش بوده ام. در سلول کسی را میبینم که مرا دلداری میدهد و با من حرف میزند. یک هم سلولی دیگر با اشاره میخواهد به من بفهماند که حرف نزنم. بعد ها دانستم که هم سلولی که مرا دلداری میداد یک جاسوس بود و بالاخره اعدام شد. من سکوت اختیار میکنم و مرا به یک سلول انفرادی منتقل میکنند. این سلول را زندانیان تشناب نام گذاشته بودند. یک اتاق کوچک با دیوار های بلند و یک چراغ بزرگ که همیشه روشن میبود. این روشنی خواب را مشکل میساخت. در کنار تشناب دوشکی هموار است، بدون دیواری در بین آنها. سلول مرطوب است. تعفن غیر قابل تحمل است و خوردن غذا را ناممکن میسازد.

بعد از تجاوز نظامی شوروی به افغانستان به طور سیستماتیک در مورد مخالفین سیاسی چپ، مسلمانان اصولگرا، روشنفکران غیر وابسته، جنگاوران مجاهد و اعضای بیوفا و ترد شده حزب دموکراتیک خلق معلومات جمع آوری میشد. دستگاه استخباراتی خاد یک بخش نخبه رژیم کمونیستی محسوب میشد. جمیع تلاش های رژیم بر این متمرکز بود تا هر نوع اپوزیسیون را قلع و قمع نموده و دشمنانش را از بین ببرد. خاد بخاطر تلاشی منازل، دستگیری های خودسرانه، شکنجه ها و اعدام های فراقانونی مشهور بود. مامورین خاد توسط شکنجه زندانیان را مجبور به اعتراف نموده و با استخدام جواسیس فراوان در اجتماع حاضر و ناظر بودند. زندانیان اجازه نداشتند هیچ قلم، کاغذ یا کتابی را در اختیار داشته باشند. بعد از گذشت سال ها خانواده های زندانیان اجازه می یافتند تا به ملاقات شان بیایند. در شفاخانه زندان پلچرخ امکانات خوب صحنی مهیا بود، اما نه برای هر زندانی که بدان نیاز داشت.\*\*

من زیاد بیمار بودم و میخواستم تا داکتر مرا ببیند. به جای داکتر جلااد به سراغم می آمد. او میگوید: اعتراف کن تا برایت دوا بدهیم. من سکوت میکنم و جریان استتطاق شدت می یابد. من می بایست هفت شبانه روز ایستاده بمانم. فقط در روز یک ساعت اجازه داشتم بخوابم. پا هایم ورم کرده و به شدت درد میکرد. من که باید مقابل دیوار ایستاده میشدم، اجازه نداشتم با دستانم به دیوار تکیه کنم. اگر گاهی بخاطر اینکه نیقتم، به دیوار تکیه میدادم، مورد ضرب و شتم قرار میگرفتم. به سکوتم ادامه میدهم، زیرا میدانم که اعتراف به اعدام می انجامد. من به رفقایم وفادار میمانم. سالها بعد به گوشم میرسد که خواهرم و یک دوستم نیز به همین منوال مورد استتطاق قرار میگرفتند. برادر کوچکم سه ماه بعد از دستگیری ما در اثر شکنجه ها جانش را از دست داد.

\* : جهت احترام به حریم خصوصی و مصالح امنیتی از نام مستعار راشد استفاده شده است.

\*\* : به گزارش های از این منابع استناد شده است:

AsiaWatch  
Helsinki Watch  
The Afghan Justice Project  
Afghanistan Independent Human Rights Commission  
UN human rights independent reporter, Felix Ermacora  
Amnesty International  
R. Gharzay  
Mohammed Hassan Kakar

نشانی تماس کلایر فان دایک این است: CLAIRES.VANDYCK@DELIMBURGER.NL